

آرتور شوپنهاور

در باب حکمت زندگی

ترجمہ

محمد مبشری



انتشارات نیلوفر

این کتاب ترجمه‌ای است از:
 Arthur Schopenhauer, *Aphorismen*
zur Lebensweisheit, Insel
 Taschenbuch, Frankfurt/M, 1976.

سرشناسه	: شوپنهاور، آرتور، ۱۷۸۸-۱۸۱۰ م. Schopenhauer, Arthur
عنوان و نام پدیدآور	: در باب حکمت زندگی / آرتور شوپنهاور؛ ترجمه محمد مبشری.
مشخصات نشر	: تهران، نیلوفر، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۲۷۷ ص.؛ ۲۱×۱۴ سم.
شابک	: 978-964-448-407-0
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا	
یادداشت	: Aphorismen Zur Lebensweisheit, 1976: عنوان اصلی:
موضوع	: راه و رسم زندگی.
شماره افزوده	: مبشری، محمد، ۱۳۳۴ - ، مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۷ / ۵۴ B ۳۱۲۷
رده‌بندی دیویی	: ۱۹۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۶۵۴۲۸



انتشارات نیلوفر، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۶۱۱۱۷

آرتور شوپنهاور

در باب حکمت زندگی

ترجمه محمد مبشری

ویراستار: علی اصغر حداد

حروفچینی: شبستری

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۸

چاپ گلشن

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۸-۴۰۷-۰

۵۵۰۰ تومان

فهرست

۷.....	مقدمه مترجم
۱۷.....	پیش‌گفتار
۱۹.....	فصل اول: تقسیم‌بندی موضوع
۳۱.....	فصل دوم: درباره آنچه هستیم
۶۳.....	فصل سوم: درباره آنچه داریم
۷۳.....	فصل چهارم: درباره آنچه می‌نماییم (جایگاه و ارزش ما در نظر دیگران)
۱۴۵.....	فصل پنجم: اندرزها و اصول راهنمای عمل
۲۴۷.....	فصل ششم: درباره تفاوت‌های سنین گوناگون
۲۷۵.....	فهرست نام‌ها

مقدمه مترجم

۱ - شوپنهاور در سال ۱۸۵۱ مجموعه‌ای از پژوهش‌های فلسفی خود را تحت عنوان *ملحقات و متممات*^۱ انتشار داد. وجه مشترک همه این آثار این است که به منظور توضیح و تکمیل اثر اصلی او، جهان چون اراده و نمایش^۲ نوشته شده‌اند، اما هریک نیز به تنهایی منسجم و کامل است. به علاوه، خواننده علاقه‌مند به فلسفه می‌تواند بی‌آنکه تخصصی در این رشته داشته باشد، محتوای عمده این آثار را درک کند.

تا اواسط دهه پنجاه قرن نوزدهم، یعنی حدود سی سال پس از انتشار جهان چون اراده و نمایش که اساس تفکر شوپنهاور در آن بیان شده است، توجه چندانی به آثار او معطوف نبود.

لئو تالستوی در سال ۱۸۶۹ در نامه‌ای به آفاناسی فل^۳ می‌نویسد: «آیا می‌دانید که تابستان امسال تا چه اندازه برایم پرارزش بود؟ این ایام را با شیفتگی به شوپنهاور و لذت‌های روحی فراوانی گذراندم، که پیش از آن هرگز نمی‌شناختم... ممکن است روزی نظرم در این باره تغییر کند، اما به هر حال اکنون یقین دارم که شوپنهاور نابغه‌ترین انسان‌هاست. وقتی آثارش را می‌خوانم نمی‌فهمم که چرا تا به

۱. *Parerga und Paralipomena*، شامل شش مقاله و رساله و مجموعه‌ای دیگر از ۳۱ فصل تحت عنوان «افکار منفرد درباره موضوعات گوناگون که به طور روشمند منظم شده‌اند».

2. *Die Welt als Wille und Vorstellung*

3. Afanasij Fel

حال ناشناس مانده است. شاید توضیح این امر همان باشد که او خود بارها تکرار کرده است، به این معنا که اکثریت آدمیزادگان را ابلهان تشکیل می‌دهند.^۱ یکی از علت‌های این شهرت دیررس این است که شوپنهاور برخلاف فیلسوفان بزرگ همعصر خود، نمایندهٔ فکری جبههٔ اجتماعی خاصی نبوده، به اصالت فرد اعتقاد داشته و به جنبش‌های اجتماعی عصر خود بی‌اعتنا بوده است. انتشار ملاحقات و متمامات که خوانندگان بیش‌تری را مخاطب قرار می‌دهد و درک آن مشروط به شناختن فلسفه‌های پیشینیان نیست، موجب شهرت ناگهانی شوپنهاور گردید.^۲

آخرین و معروف‌ترین نوشتهٔ این مجموعه، اثر حاضر است که تحت عنوان «سخنان گزین در باب حکمت زندگی»^۳ انتشار یافته است. برای ترجمهٔ فارسی این اثر عنوان «در باب حکمت زندگی» را انتخاب کردم، زیرا عبارت «سخنان گزین» ممکن است مجموعه‌ای از کلمات قصار را تداعی کند که مجزاً از متن و بدون ارتباط گردآوری شده است، حال آنکه محتوای این کتاب چیز دیگری است. وجه تسمیهٔ عنوان اصلی کتاب این است که شوپنهاور در توضیح و تأیید افکار خود در خصوص حکمت عملی و دستیابی به سعادت، بعضی از سخنان خردمندان جهان از جمله هومر، ارسطو، سنکا، روشفوکو، ولتر، گوته، سعدی، به علاوه برگزیده‌ای از امثال و حکم تمدن‌های بزرگ اروپا و آسیا و همچنین گفته‌هایی از کتاب عهد قدیم و اوپانیاشاد را نقل کرده و خود نیز با سخنانی بدیع بر این گنجینه افزوده است.

شوپنهاور در سال‌مندی تجربیات و دانش خود را در باب سعادت با بیانی روشن و پرنیز در قالب اثر حاضر به خوانندگان عرضه کرده است. نویسندگان و منتقدان بسیاری استادی شوپنهاور را در نوشتن نثر آلمانی ستوده‌اند و آن را

۱. شوپنهاور در پیش‌گفتار چاپ اول «جهان چون اراده و نمایش» تأکید می‌کند که شرط لازم برای پرداختن به فلسفهٔ او آشنایی با آثار اصلی کانت است.

2. *Aphorismen zur Lebensweisheit*

موجب شهرت وی دانسته‌اند. در این‌جا مایلیم به این نکته اشاره کنم که گیرایی سبک نگارش شوپنهاور نتایج زیباییاری نیز داشته است. گفته‌های او را به علت ایجاز و تشبیهات شاعرانه‌اش بارها مجزا از متون فلسفی او نقل و منتشر کرده‌اند و از بعضی اعتقادات شخصی او دربارهٔ روحیات زنان، استادان رسمی فلسفه و خصوصیات ملت‌ها، که ربطی به اساس فلسفه او ندارد، به منظور بذله‌گویی یا گاه تخطئه او استفاده کرده‌اند. نتیجه اینکه شوپنهاور را به سطح لطیفه‌گویی بدبین تنزل داده‌اند، حال آنکه او فیلسوفی است که بر نوایع و متفکران نسل‌های پس از خود (نیچه، فروید، ویتگنشتاین، و آگنر، توماس مان ...) عمیق‌ترین تأثیر را بر جای گذاشته است و این امر در درجهٔ اول مربوط به دیدگاه‌های اصیل اوست. با این‌همه شک نیست که اقتدار بیان شوپنهاور در پذیرش و دریافت او به‌ویژه نزد هنرمندان و هنردوستان مؤثر بوده است.

سبک نگارش پیچیده و بی‌روح در میان متفکران آلمانی‌زبان قرن نوزدهم رواج داشته و از آن پس نیز تا به امروز مقلدان فراوانی یافته است. شوپنهاور از این حیث نیز استثناء است. هرمان هسه در نقدی ادبی دربارهٔ این مشکل می‌نویسد: «می‌توان متفکر بود و در عین حال زیبا نوشت. اما نزد ما رسم بر این است که متفکرانی را که زیبا می‌نویسند در ردیف شاعران به شمار آورند. شاید علت این باشد که بیش‌تر شاعران ما متفکر نیستند، اما نثر را به گونه‌ای می‌نویسند که فقط اگر متفکری چنان بنویسد، می‌توان به او بخشود.»

باید در نظر داشت که نثر شوپنهاور با همهٔ گیرایی و روانی به‌هرحال دویست سال قدمت دارد و از نثر امروز متفاوت است.

در ترجمهٔ فارسی کوشش شده است که در درجهٔ اول مفهوم متن به درستی منتقل شود، اما سبک نگارش نیز در حد امکان حفظ شده است.

۲ - شوپنهاور امکان سعادت انسان را به صراحت نفی می‌کند. جهان از دیدگاه او محنت‌کده‌ای است که در آن شر بر خیر غلبه دارد. طبیعت جایگاه تعرض قوی بر ضعیف و اعمال اراده است که به صورت سبعیت خون‌آلود جلوه می‌کند. تاریخ

نوع بشر نیز به طور عمده چیزی جز توالی جنایت و خشونت نیست و فضایل نوع بشر تاکنون بر نهاد حیوانی اش چیره نگشته است.

زندگی انسان عادی وضعیتی اسفناک است که میان دو قطب نوسان می‌کند: در یکسو رنج روحی، درد جسمانی و نیاز قرار دارد که آدمی برای رهایی از اینها می‌کوشد و هنگامی که خلاصی یافت و به فراغت رسید، در قطب دیگر دچار ملال و بی‌حوصلگی می‌گردد و برای رهایی از این وضع به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود، تا خلأ درونی خود را فراموش کند. تنها تسلی انسان در این جهان کوشش در راه شناخت درون خویش و جهان بیرون، به ویژه از راه اشتغال به هنر است. بدین وسیله آدمی می‌تواند از اراده خویش که منشأ همه رنج‌هاست، منفک گردد. با این وصف این سؤال مطرح می‌شود که چرا شوپنهاور به نگارش کتابی راهنما برای زندگی سعادتمند دست زده است. برخی از مخالفان او گفته‌اند که دیدگاه بدبینانه شوپنهاور چندان عمقی نبوده، بلکه بیش‌تر نمایشی است. اما به گفته خود شوپنهاور، او در جوانی مانند بودا سخت تحت تأثیر سیه‌روزی انسان‌ها و زندگی فلاکت‌بار آنان قرار گرفته است. این تأثیر به محور اندیشه او تبدیل شده است، به طوری که گویی هرآنچه از او می‌خوانیم فقط حاشیه و توضیحی بر این تجربه تلخ است.

شبهات افکار شوپنهاور به آموزش‌های بودا، هم از حیث بود و نمود جهان، هم از بابت همدردی با همه موجودات آشکار است. قابل توجه اینکه گسترش اندیشه‌های بودایی و سایر فلسفه‌های هندی پیش از بودا در اروپا به دنبال انتشار آثار شوپنهاور و تحت تأثیر او صورت گرفت.

پاسخ به سؤال فوق درباره تناقض ذکر شده را در مقدمه کتاب حاضر می‌یابیم. شوپنهاور می‌نویسد: «برای اینکه بتوانم طرحی برای زندگی سعادتمند تنظیم کنم، ناچار بودم از مواضع برتر، یعنی مواضع مابعدالطبیعی - اخلاقی، که حاصل واقعی فلسفه من است چشم‌پوشی کنم... بنابراین ارزش این ملاحظات نیز مشروط است، زیرا لفظ فلسفه سعادت، خود حسن تعبیر است.»

بنابراین وی از آغاز بر مشروط بودن این آموزش‌ها تأکید می‌کند، آگاهانه از

نظریات برتر خود فاصله می‌گیرد و خود را در جایگاه فردی عادی قرار می‌دهد که به بیش ژرفی از جهان دست نیافته است و ارزش زندگی را فقط در ارضای خواهش‌های طبیعی و آرزوها می‌انگارد و در این مقام به‌طور عینی به بررسی امکانات و دورنمای سعادت می‌پردازد. پس تناقض واقعی در کار نیست و اگر در این گفتارها تعمق کنیم، آن تناقض ظاهری نیز از میان می‌رود. آنگاه درمی‌یابیم که شوپنهاور اعتقادات بدبینانه خود را به هیچ‌وجه پنهان نمی‌کند، بلکه می‌کوشد به انسان‌های عادی بفهماند که آن سعادت کاذبی که غالب آدمیان در پی آن‌اند، بی‌ارزش است و بهتر آن است که از لذات بوج و گذرا چشم‌پوشی کنند. به این معنا «فلسفه سعادت» شوپنهاور سرچشمه‌های سعادت مثبت را در نظر ندارد، بلکه به دفع شر می‌پردازد.

اساس تفکر شوپنهاور در عنوان اثر اصلی او جهان چون اراده و نمایش به کوتاه‌ترین صورت بیان شده است. توضیح مفاهیم «اراده» و «نمایش»^۱ بحث مفصلی را ایجاب می‌کند که از چارچوب مقدمه کتاب حاضر خارج است. تبیین این دو مفهوم به معنای تشریح کل فلسفه شوپنهاور است. اما چون مفهوم این دو کلمه با استعمال متداول آن تفاوت دارد و غالباً موجب سوء تفاهم می‌شود، توضیح مختصری در این باره ضروری است.

شوپنهاور اثر اصلی خود را با این جمله آغاز می‌کند: «جهان تصور من است.» مراد از این جمله در اساس همان چیزی است که کانت با تعریف «شیء فی‌نفسه» بیان می‌کند، به این معنا که چگونگی ساختمان اندام‌های حسی و مغز انسان (و البته هر موجود زنده دیگر) موجب می‌شود که جهان به نحوی خاص و در محدوده‌ای خاص ادراک شود، که با واقعیت جهان یکی نیست. ما فقط قادریم نمود اشیاء (Phenomena) را درک کنیم، نه آن‌گونه که در نفس خود هستند (Nuomena). بنابراین، شناختن، وابسته به ساختمان حسی و ذهنی شناسنده است. طبق نظر کانت، آنچه آدمی می‌تواند تصور کند از حیطة تجربه نشأت می‌گیرد و

۱. کلمه Vorstellung هم به معنای تصور، هم نمایش است. توضیح در باورقی ص ۱۹.

ممکن نیست از قلمرو پدیدارها فراتر رود. حواس و عقل به آنچه خارج از این حیطه است، یعنی به حیطه ذوات معقول یا اشیاء فی نفسه، راه نمی‌یابند. از این رو جهان، آن‌گونه که برای ما وجود دارد، تصور ماست.

این مفهوم در اصل بیانگر همان حقیقتی است که افلاطون در تمثیل غار توصیف می‌کند و در وداهای هند «مایا» نامیده می‌شود که به معنای حجاب و پرده جهان است.

از دیدگاه شوپنهاور این حقیقت قابل انکار نیست، اما واقعیت را به‌طور کامل دربر نمی‌گیرد. به نظر او ناشناختنی بودن شیء فی نفسه به معنای مطلق، نادرست است. وی معتقد است که انسان با تجربه درونی می‌تواند به گونه خاصی به شیء فی نفسه دست یابد. اما به چه نحو؟

«جهان اراده است»: چنان‌که قبلاً اشاره کردم نمی‌توان از طریق جهان بیرون به حقیقت شیء فی نفسه پی برد. هرچند بکوشیم، از جهان جز تصویر و تصور چیزی دستگیرمان نمی‌شود. تنها مکانی که راه ورود به درون جهان را برای ما امکان‌پذیر می‌کند، درون خود ماست. انسان بدن خود را از دو جنبه متفاوت می‌شناسد: از یکسو به منزله تصویری است از یک عین در زمان و مکان که تابع اصل علیت است و از این حیث با سایر پدیدارها فرقی ندارد. اما انسان از سوی دیگر بدن خود را به گونه دیگری نیز می‌شناسد. آدمی با انگیزه‌ها، سابق‌ها و خواهش‌های خویش به‌طور مستقیم آشناست. نیروی محرک این کشاننده‌ها همان چیزی است که شوپنهاور آن را «اراده» می‌نامد. پس مفهوم اراده نزد شوپنهاور به معنای عزم یا عمد آگاهانه نیست. کنش اراده و فعالیت جسمی دو چیز متفاوت نیستند. نحوه تفکر ثنوی موجب این خطا می‌شود. شناخت انسان از اراده خویش مستقیم‌ترین نوع شناخت است و برگرفته از شناختی دیگر نیست. جوهر اصلی انسان عبارت از تفکر، آگاهی و عقل او نیست. این خطای کهن فلسفی باید از میان برداشته شود. شعور فقط قشر فوقانی وجود ما را تشکیل می‌دهد. داورهای ما معمولاً در اثر توالی افکار روشن و طبق قوانین منطق به وجود نمی‌آیند، اگرچه خود به این واقعیت آگاه نیستیم. افکار ما از عمق وجود ما و تحت تأثیر انگیزه‌ها

و خواهرهای نهاد ما ایجاد می‌شوند. این حیطه همان اراده است که آدمی را به‌طور نامرئی هدایت می‌کند. اراده مطلقاً تغییرناپذیر است و اساس وجود ما را تشکیل می‌دهد. قرابت میان «اراده» در فلسفه شوپنهاور و «نهاد» (Es) در روانکاوی فروید کاملاً مشهود است. در قلمرو حیات انسان، نیرومندترین تظاهر اراده زندگی، کشانده جنسی است. به محض اینکه انسان نیازهای اولیه زندگی را برآورده می‌کند به تولید مثل کشانده می‌شود تا نوع خود را حفظ کند. متافیزیک عشق جنسی در فلسفه شوپنهاور نقش فوق‌العاده مهمی را ایفا می‌کند و از این حیث نیز فلسفه او با روانکاوی فروید در اساس قرابت دارد. جای شگفتی نیست که بسیاری از نویسندگان شوپنهاور را پیش از نیچه و فروید بنیانگزار روانشناسی مدرن می‌دانند.

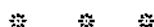
اما فقط انسان نیست که دستخوش اراده طبیعت خویش است. همه هستی را باید به منزله اراده عینیت‌یافته تلقی کنیم. نخست در حیات آلی که برجسته‌ترین نمونه آن انسان است. اما اراده در نفس پدیدارهای جهان غیرآلی نیز محرک اولیه است. نیرویی که اجرام کیهانی را به حرکت درمی‌آورد و موجب دفع و جذب مواد در فعل و انفعالات شیمیایی می‌گردد نیز همان اراده در طبیعت است. پس، از دید شوپنهاور اراده، شيء فی‌نفسه است و آدمی از راه تعمق در درون خویش می‌تواند به گونه‌ای درباره آن شناختی حاصل کند. اراده طبیعت امری کلی است که در همه پدیدارها متجلی است.

آنچه پدیدارهای جهان را از یکدیگر متمایز می‌کند، تفاوتشان در زمان و مکان و بر مبنای اصل علیت است. خارج از این حیطه، تفاوتی میان حقیقت اشیاء موجود نیست و بنابراین مفهوم «اشیاء فی‌نفسه» کانت را باید به صورت «شیء فی‌نفسه» اصلاح کرد که چیزی جز اراده کل نیست. اراده کل عاری از تعدد و تکثر است. اراده نامحدود است و ارضای آن در انسان با محدودیت‌های گوناگون روبرو است. اگر منحصرأ به سابق‌ها و خواهرهای خود تن در دهیم، هرگز به سعادت و آرامش دست نمی‌یابیم. از هر خواهشی که برآورده می‌شود، بلافاصله خواهشی نو زاده می‌شود. اراده مولد رنج است. توصیه شوپنهاور مبتنی

بر نفی اراده به نیروی شناخت است. راه نجات را می‌توان در قلمرو زیبایی‌شناسی (هنر) یا در قلمرو اخلاق یافت. اما مراد شوپنهاور از هنر و اخلاق نیز با معنای متعارف آن یکی نیست و برای درک این مفاهیم مطالعه آثار او در این دو زمینه ضروری است.



شوپنهاور در متن کتاب حاضر عبارات و جملاتی را به زبان‌های اصلی نقل کرده است. در ترجمه فارسی، این عبارات و جملات را در زیرنویس آورده‌ام. فقط از آوردن نقل قول‌ها به زبان یونانی چشم‌پوشی کردم، زیرا به گمان من فارسی‌زبانانی که با زبان یونانی آشنا باشند بسیار اندک‌اند.



از دوست ارجمندم علی اصغر حدّاد که ویراستاری و مقابله ترجمه با متن اصلی را بر عهده داشتند و افتادگی‌ها و برخی نکات سودمند دیگر را یادآور شدند سپاسگزارم. همچنین از آقای محمدرضا خانی که علاوه بر بازخوانی در مراحل گوناگون در شکل‌گیری این کتاب مرا همراهی کردند به نهایت متشکرم. از آقای کریمی، مدیر نشر نیلوفر نیز برای همکاری صمیمانه‌شان تشکر می‌کنم.

محمّد مبشری

تیرماه ۱۳۸۸